

عنوان مقاله : نقش قانون اساسی گرایی در تحول مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن حقوق

متین سعادت

دانشجوی کارشناسی ارشد، حقوق بین الملل، دانشگاه تهران

چکیده

در این پژوهش تلاش شده به تحلیل پیامد قانون اساسی گرایی بر تحول مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن حقوق پرداخته شود. با گسترش روزافزون مناسبات بین‌المللی و افزایش همبستگی فراملی، مفهوم سنتی حاکمیت دولت‌ها تحت تأثیر تحولات اساسی قرار گرفته است. قانون اساسی گرایی به عنوان یک چارچوب حقوقی و سیاسی، کارکرد مهمی در شکل‌دهی به این تغییرات ایفا می‌کند. این مطالعه ضمن بررسی مبانی نظری قانون اساسی گرایی، به تحلیل چگونگی تأثیر آن بر بازنگری حاکمیت دولت‌ها در چارچوب نظام حقوقی بین‌المللی می‌پردازد. همچنین، چالش‌های پیش روی دولت‌ها در حفظ استقلال و قدرت حاکمیتی در عین پایبندی به اصول جهانی حقوق بشر و حاکمیت قانون مورد مطالعه قرار می‌گیرد. برون‌داد این پژوهش نشان می‌دهد که قانون اساسی گرایی می‌تواند به عنوان مکانیزم برای ایجاد همگرایی میان حفظ حاکمیت ملی و پذیرش تعهدات بین‌المللی عمل کند و زمینه‌ساز شکل‌گیری مفهومی نوین از حاکمیت در عصر جهانی شدن باشد.

واژگان کلیدی: قانون اساسی گرایی، حاکمیت دولت، جهانی شدن حقوق، حقوق بشر، حقوق بین الملل

مقدمه

در عصر معاصر، پدیده جهانی شدن به عنوان یک واقعیت جهان شمول، تمامی جنبه‌های حیات بشری، از جمله عرصه حقوقی و سیاسی را تحت تأثیر قرار داده است. این فرآیند، مفاهیم کلاسیک حقوق بین‌الملل و اصل حاکمیت دولت‌ها را با چالش‌های بنیادین مواجه ساخته است (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۶). در این میان، دکترین قانون اساسی گرایی به عنوان رهیافتی نوین در قلمرو حقوق داخلی و بین‌الملل، نقشی کلیدی در بازنگری مفهوم حاکمیت دولت‌ها ایفا می‌نماید (Grimm, 2016). قانون اساسی گرایی، که بر اصول بنیادین حاکمیت قانون، توازن قدرت و صیانت از حقوق اساسی شهروندان تأکید می‌ورزد، در سطح ملی به مثابه سازوکاری برای کنترل حاکمیت دولتی و تضمین آزادی‌های فردی عمل می‌کند (زارعی، ۱۳۹۴). لیکن در عرصه بین‌المللی، این مفهوم با چالش‌های نوینی مواجه است. از یک سو، جهانی شدن حقوق منجر به ظهور هنجارهای فراملی و تعهدات بین‌المللی برای دول شده است (Held, 2010) و از سوی دیگر، دولت‌ها کماکان بر صیانت از حاکمیت و استقلال خویش در چارچوب نظام وستفالیایی اصرار می‌ورزند.

در این شرایط، دکترین قانون اساسی گرایی می‌تواند به عنوان پلی ارتباطی میان حاکمیت ملی و تعهدات بین‌المللی عمل نماید. این رویکرد با تأکید بر اصول مشترک حقوقی و ارزش‌های جهان شمول، بستر لازم را برای همگرایی بیشتر نظام‌های حقوقی ملی و بین‌المللی فراهم می‌آورد (Peters, 2018). علاوه بر این، قانون اساسی گرایی می‌تواند به عنوان رهیافتی برای مدیریت تعارض میان هنجارهای داخلی و بین‌المللی عمل کرده و به تدریج مفهومی نوین از حاکمیت را شکل دهد که در آن، دولت‌ها ضمن حفظ استقلال خویش، به تعهدات بین‌المللی خود نیز ملتزم باشند (عباسی، ۱۳۹۷).

این پژوهش با هدف بررسی نقش دکترین قانون اساسی گرایی در تحول مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن حقوق، به تحلیل چالش‌های پیش روی دولت‌ها در این زمینه می‌پردازد. سؤال اصلی پژوهش این است که دکترین قانون اساسی گرایی چگونه می‌تواند به بازتعریف مفهوم حاکمیت در عصر جهانی شدن مساعدت نماید؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که قانون اساسی گرایی با ایجاد ارتباط میان نظام حقوقی داخلی و بین‌المللی، زمینه را برای شکل‌گیری مفهومی نوین از حاکمیت مهیا می‌سازد که در آن، دولت‌ها ضمن حفظ اقتدار ملی، به تعهدات بین‌المللی خویش نیز ملتزم باشند.

در ادامه، ابتدا مبانی نظری دکترین قانون اساسی گرایی و ارتباط آن با مفهوم حاکمیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس، تأثیر جهانی شدن بر تحول مفهوم حاکمیت تحلیل می‌شود. در نهایت، نقش قانون اساسی گرایی در ایجاد توازن میان حفظ حاکمیت ملی و پذیرش تعهدات بین‌المللی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و راهکارهایی برای رفع چالش‌های موجود ارائه می‌گردد.

۱. مبانی نظری قانون اساسی گرای و ارتباط آن با مفهوم حاکمیت

۱.۱. تعریف و ماهیت قانون اساسی گرای

قانون اساسی گرای به عنوان یک مفهوم حقوقی-سیاسی، بر محدود کردن قدرت حکومت از طریق قانون اساسی و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان تأکید دارد (Grimm, 2016). این مفهوم که ریشه در اندیشه‌های روشنگری و انقلاب‌های آمریکا و فرانسه دارد، امروزه به عنوان یکی از ارکان اصلی دموکراسی‌های مدرن شناخته می‌شود (زارعی، ۱۳۹۴). این رویکرد در پی آن است که با ایجاد سازوکارهای قانونی، قدرت را محدود کرده و از حقوق فردی دفاع کند. در این راستا، حکومت قانون (Rule of Law) نیز به عنوان یکی از ارکان اصلی دموکراسی شناخته می‌شود که بر اساس آن، همه افراد و نهادها تحت حاکمیت قانون قرار دارند.

قانون اساسی گرای را می‌توان به عنوان یک اصل بنیادین در حقوق تلقی کرد که بر اساس آن تمام فعالیت‌های حکومتی باید مطابق با اصول و قواعدی باشد که در قانون اساسی تدوین شده است. این مفهوم تأکید بر محدودیت‌های قانونی برای قدرت‌های حکومتی دارد و حفاظت از حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان را تضمین می‌کند (Walker, 2003).

در تعریفی جامع، قانون اساسی گرای را می‌توان اینگونه تبیین کرد: "نظریه و عملی که بر اساس آن، اعمال قدرت سیاسی باید در چارچوب قواعد حقوقی مشخص و از پیش تعیین شده صورت گیرد و حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان تضمین شود" (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۷). این تعریف، دو عنصر اساسی قانون اساسی گرای را مشخص می‌کند: محدودیت قدرت و حمایت از حقوق بنیادین. از نظر فلسفی، قانون اساسی گرای بر این اصل استوار است که حکومت‌ها باید تحت محدودیت‌های قانونی عمل کنند و قدرت آنها نباید مطلق یا بدون پاسخگویی باشد (Vile, 1998). قانون اساسی گرای همچنین بر اهمیت وجود یک قانون اساسی مکتوب یا نانوشته به عنوان سند بالادستی برای تنظیم روابط قدرت و تضمین حقوق بنیادین تأکید دارد (هاشمی، ۱۳۹۳).

با گذر زمان و به خصوص در نیمه دوم قرن بیستم، این مفهوم به تدریج به حوزه حقوق بین‌الملل تسری پیدا کرد. پس از جنگ جهانی دوم، نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد، کنوانسیون‌های حقوق بشری، و نهادهای قضایی بین‌المللی به وجود آمدند که نقش مهمی در توسعه و نهادینه‌سازی اصول حقوق بشر، دموکراسی، و حاکمیت قانون داشتند. اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) بر اهمیت حاکمیت قانون، تفکیک قوا و حمایت از حقوق بنیادین تأکید دارند. در این دوره، قانون اساسی گرای به شکلی نوین در عرصه حقوق بین‌الملل مطرح شد که هدف آن ایجاد چارچوب‌هایی برای محدود کردن قدرت دولت‌ها در سطح جهانی و الزام آنها به رعایت قوانین بین‌المللی بود. این چارچوب‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که دولت‌ها حتی در حوزه‌های داخلی خود نیز باید به اصول و قواعد بین‌المللی پایبند باشند. از این منظر، قانون اساسی گرای بین‌المللی به یک سیستم چندلایه تبدیل شده است که نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح فراملی نیز اعمال می‌شود (Teubner, 2012).

۱.۲. اصول بنیادین قانون اساسی گرای

قانون اساسی گرای (Constitutionalism) بر اصولی استوار است که هر یک از آن‌ها جزء لاینفکی از این مفهوم به حساب آمده به نحوی که اگر هر یک از این پایه‌ها به طریقی از انحاء سست شود مفهوم اصلی نیز کارکرد خود را به طریقی که باید باشد، از دست می‌دهد. در ادامه علاوه بر شمردن این اصول به تعریف هر یک می‌پردازیم.

یکی از اصول مهمی که مفهوم قانون اساسی گرای بر آن استوار است، محدودیت قدرت دولتی می‌باشد. حتی عالی‌ترین نهادهای حکومتی نیز برای حفظ حقوق شهروندان جامعه باید محدود به قوانین و اصول از پیش تعیین شده‌ای باشند. این محدودیت‌ها از طریق قانون اساسی و نهادهای نظارتی پیش‌بینی شده مانند قوه قضاییه مستقل، تضمین می‌شود. از دیگر پایه‌های مفهوم قانون اساسی گرای می‌توان به اصل مهم تفکیک قوا اشاره کرد. این اصل که به شکل مدرن آن توسط

منتسکیو در کتاب "روح القوانین" مطرح شد، تأکید دارد که توزیع قدرت میان قوای مختلف به طوری تقسیم شود تا از تمرکز و سوء استفاده از قدرت جلوگیری شود (منتسکیو، ترجمه مهدی، ۱۳۹۲). تفکیک قوا به معنای همکاری و نظارت متقابل میان این نهادهاست تا هیچ‌کدام نتوانند به شکل خودمختار عمل کنند (Montesquieu, 1748).

در قانون اساسی گرایي همچنین حاکمیت قانون به عنوان اصلی مهم مطرح می‌شود. این اصل بیان می‌کند که همه افراد، از جمله حاکمان، باید تابع قانون باشند (Dicey, 1885/195۹). این اصل را می‌توان در این راستا تعریف و تحلیل کرد که تمام افراد و نهادهای حکومتی باید تحت قوانین کشور عمل کنند و هیچ‌کس بالاتر از قانون نیست. این اصل به حفاظت از حقوق و آزادی‌های افراد کمک می‌کند و از سوءاستفاده از قدرت توسط دولت جلوگیری می‌نماید. در حقیقت، حاکمیت قانون تضمین می‌کند که قوانین به شکل عادلانه و منصفانه اجرا شوند و از قوانین دلخواه و خودسرانه جلوگیری شود. قانون اساسی همچنین باید حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان را تضمین کند (Dworkin, 1977). این حقوق که شامل حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستند، در بسیاری از قوانین اساسی مدرن، به عنوان یک بخش جداگانه (به عنوان مثال در قالب "فصل حقوق" یا "منشور حقوق") گنجانده شده‌اند. این بخش‌ها تضمین می‌کنند که دولت نتواند بدون دلیل موجه به حقوق شهروندان تعرض کند (Rawls, 1971).

نظارت قضایی نیز به عنوان یکی از ابزارهای کلیدی در نظام‌های قانون اساسی گرایي مطرح است. این نظارت به نهادهای قضایی، به‌ویژه دادگاه‌های قانون اساسی یا دادگاه‌های عالی اجازه می‌دهد تا قوانینی که با قانون اساسی مغایرت دارند را باطل کنند. این مکانیزم نه تنها از حاکمیت قانون حمایت می‌کند، بلکه قدرت نهادهای مقننه و مجریه را نیز محدود می‌کند. در واقع دادگاه‌ها باید اختیار بررسی و ابطال قوانین مغایر با قانون اساسی را داشته باشند (کلسن، ترجمه موحد، ۱۳۹۳).

۱.۳. ارتباط قانون اساسی گرایي با مفهوم حاکمیت

مفهوم حاکمیت، که به معنای قدرت عالی و مطلق دولت در اداره امور داخلی و خارجی است، از زمان پیمان وستفالی (۱۶۴۸) به عنوان یکی از ارکان اصلی نظام بین‌الملل شناخته شده است (Krasner, 1999: 3). با این حال، قانون اساسی گرایي با تأکید بر محدودیت قدرت حکومت، چالشی جدی برای مفهوم سنتی حاکمیت مطلق ایجاد کرده است. حاکمیت (Sovereignty) به معنای قدرت عالی و مستقل در یک کشور یا جامعه سیاسی است. این مفهوم به طور سنتی به عنوان اقتدار نهایی در تصمیم‌گیری و اعمال قدرت در یک قلمرو مشخص تعریف شده است (Philpott, 2020). در دوران مدرن، مفهوم حاکمیت با ایده‌هایی چون حاکمیت ملی، حاکمیت مردمی پیوند خورده است (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۳).

در واقع، قانون اساسی گرایي مفهوم حاکمیت را از "حاکمیت مطلق" به سمت "حاکمیت محدود" سوق داده است. این تغییر پارادایم، به ویژه پس از انقلاب‌های آمریکا و فرانسه در قرن هجدهم به طور گسترده‌ای در نظریه‌های سیاسی و حقوقی پذیرفته شد. در این رویکرد، حاکمیت دولت نه به معنای قدرت نامحدود، بلکه به معنای اعمال قدرت در چارچوب قانون اساسی و با رعایت حقوق شهروندان تعریف می‌شود (Krisch, 2010: 64).

این تحول در مفهوم حاکمیت، تأثیر عمیقی بر روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل گذاشته است. امروزه، دولت‌ها نمی‌توانند به بهانه حاکمیت ملی، حقوق بنیادین شهروندان خود را نقض کنند یا از تعهدات بین‌المللی خود سر باز زنند (Fassbender, 2018).

۲. تأثیر جهانی شدن بر تحول مفهوم حاکمیت

۲.۱. ماهیت و ابعاد جهانی شدن حقوق

جهانی شدن حقوق پدیده‌ای است که در دهه‌های اخیر توجه بسیاری از حقوقدانان و پژوهشگران علوم اجتماعی را به خود جلب کرده است. این مفهوم به فرآیندی اشاره دارد که طی آن، نظام‌های حقوقی ملی و دولت‌ها به سمت همگرایی و یکپارچگی بیشتر حرکت می‌کنند و قواعد و اصول حقوقی فراملی را شکل می‌دهند. جهانی شدن حقوق را می‌توان به عنوان فرآیندی تعریف کرد که طی آن، اصول، قواعد و نهادهای حقوقی از مرزهای ملی فراتر رفته و به سمت ایجاد یک نظام حقوقی فراملی و جهان‌شمول حرکت می‌کنند. این فرآیند شامل همگرایی تدریجی نظام‌های حقوقی ملی، توسعه استانداردهای مشترک بین‌المللی و افزایش نقش و اهمیت نهادهای بین‌المللی در تنظیم روابط حقوقی فراملی است (Twining, 2000).

ماهیت جهانی شدن حقوق را می‌توان در چند بعد مورد بررسی قرار داد که تشریح آنان می‌تواند به درک بهتری از این مفهوم به ما کمک فزاینده نماید.

الف) همگرایی حقوقی: این بعد به نزدیک شدن نظام‌های حقوقی مختلف و کاهش تفاوت‌های بنیادین میان آنها اشاره دارد. به عنوان مثال، می‌توان به همگرایی تدریجی نظام‌های حقوقی کامن‌لا و حقوق نوشته در برخی زمینه‌ها اشاره کرد (Glenn, 2003).

ب) استانداردسازی: ایجاد و گسترش استانداردهای مشترک بین‌المللی در حوزه‌های مختلف حقوقی، از جمله حقوق بشر، حقوق تجارت بین‌الملل و حقوق محیط زیست، از دیگر ابعاد مهم جهانی شدن حقوق است (Boyle & Chinkin, 2007).

ج) نهادسازی فراملی: ایجاد و تقویت نهادهای بین‌المللی برای تنظیم روابط حقوقی و حل و فصل اختلافات در سطح جهانی، مانند دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان کیفری بین‌المللی، از دیگر جنبه‌های مهم این فرآیند است (Cassese, 2005).

د) تعامل حقوقی: افزایش تعاملات و تبادلات حقوقی میان کشورها، از طریق معاهدات بین‌المللی، همکاری‌های قضایی و تبادل تجربیات حقوقی، بعد دیگری از جهانی شدن حقوق را تشکیل می‌دهد (Slaughter, 2004).

نمودها و پیامدهای عنصر جهانی شدن حقوق در صحنه جهانی با ظهور بازیگران غیر دولتی و نقش آفرینی آنان در روابط بین‌المللی از قبیل شرکت‌های چند ملیتی و همچنین گسترش حقوق بین‌الملل (به عنوان مثال تعدد فراوان کنوانسیون‌های بین‌المللی)، امروزه بر همگان نمایان شده است.

حقوق بشر، یکی از بارزترین نمودهای جهانی شدن حقوق، گسترش و تقویت حقوق بشر در سطح بین‌المللی است. اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) نقطه عطفی در این زمینه محسوب می‌شوند. امروزه، حقوق بشر به عنوان یک استاندارد جهانی برای رفتار دولت‌ها با شهروندانشان شناخته می‌شود و مکانیسم‌های نظارتی بین‌المللی برای تضمین رعایت این حقوق ایجاد شده است (Donnelly, 2013: 27-28).

همچنین جهانی شدن اقتصاد منجر به توسعه و یکپارچگی بیشتر حقوق تجارت بین‌الملل شده است. سازمان تجارت جهانی (WTO) و قواعد یکنواخت حاکم بر قراردادهای تجاری بین‌المللی (مانند اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی UNIDROIT) نمونه‌هایی از این روند هستند. این امر به ایجاد یک زبان مشترک حقوقی در عرصه تجارت بین‌الملل کمک کرده است.

مسائل زیست‌محیطی نیز، به دلیل ماهیت فرامرزی خود، از پیشگامان جهانی شدن حقوق بوده‌اند. کنوانسیون بین‌المللی متعددی در زمینه حفاظت از محیط زیست، مانند کنوانسیون تغییرات آب و هوایی سازمان ملل متحد (۱۹۹۲)

و پروتکل کیوتو (۱۹۹۷)، نشان‌دهنده تلاش جامعه بین‌المللی برای ایجاد قواعد مشترک در این حوزه است. همچنین از دیگر نمونه‌ها می‌توان به تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) و توسعه مفهوم صلاحیت جهانی برای جرائم بین‌المللی نیز اشاره کرد.

۲.۲. چالش‌های جهانی شدن برای مفهوم سنتی حاکمیت

یکی از مهم‌ترین چالش‌های جهانی شدن برای مفهوم سنتی حاکمیت، کاهش استقلال عمل دولت‌ها در عرصه‌های مختلف است. این کاهش استقلال در موارد زیر قابل مشاهده است:

الف) محدودیت در وضع قوانین: دولت‌ها دیگر نمی‌توانند بدون توجه به تعهدات بین‌المللی خود، آزادانه به وضع قوانین داخلی بپردازند. به عنوان مثال، الحاق به سازمان تجارت جهانی، دولت‌ها را ملزم می‌کند تا قوانین تجاری خود را با مقررات این سازمان هماهنگ کنند (Jackson, 2006). در حوزه حقوق بشر نیز، دولت‌های عضو معاهدات بین‌المللی حقوق بشر موظف به تطبیق قوانین داخلی خود با استانداردهای بین‌المللی هستند (ذاکریان، ۱۳۹۵).

ب) محدودیت در سیاست‌گذاری اقتصادی: جهانی شدن اقتصاد و وابستگی متقابل کشورها، استقلال دولت‌ها در اتخاذ سیاست‌های اقتصادی را محدود کرده است. به عنوان مثال، سیاست‌های پولی و مالی کشورها تحت تأثیر نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قرار دارد (Stiglitz, 2002). این امر، چالشی جدی برای مفهوم سنتی حاکمیت اقتصادی دولت‌ها محسوب می‌شود (عسکری، ۱۳۹۷).

ج) محدودیت در سیاست خارجی: دولت‌ها دیگر نمی‌توانند بدون توجه به واکنش‌های بین‌المللی، سیاست خارجی خود را تنظیم کنند. فشار افکار عمومی جهانی، تحریم‌های اقتصادی و مداخلات بشردوستانه، نمونه‌هایی از محدودیت‌های وارد بر استقلال سیاست خارجی دولت‌ها هستند (Krasner, 1999).

در ابعاد دیگر جهانی شدن موجب تضعیف مفهوم سنتی مرزهای ملی شده است. این تضعیف در ابعاد مختلف قابل مشاهده است:

الف) جریان آزاد اطلاعات: انقلاب دیجیتال و گسترش اینترنت، کنترل دولت‌ها بر جریان اطلاعات را به شدت کاهش داده است. این امر چالشی جدی برای مفهوم سنتی حاکمیت اطلاعاتی دولت‌ها محسوب می‌شود (Castells, 2010). در این راستا، تلاش برخی دولت‌ها برای اعمال "حاکمیت سایبری" با چالش‌های حقوقی و فنی جدی مواجه است (ضیایی و همکاران، ۱۳۹۹).

ب) جابجایی آزاد سرمایه: جهانی شدن اقتصاد موجب تسهیل جریان سرمایه فراتر از مرزهای ملی شده است. این امر، کنترل دولت‌ها بر اقتصاد ملی را کاهش داده و چالشی برای حاکمیت اقتصادی آنها محسوب می‌شود (Strange, 1996). به عنوان مثال، بحران‌های مالی در یک کشور می‌تواند به سرعت به سایر کشورها سرایت کند (رنانی، ۱۳۹۶).

ج) مهاجرت و پناهندگی: افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی و بحران‌های پناهندگی، چالشی جدی برای کنترل دولت‌ها بر مرزهای خود ایجاد کرده است. این امر، مفهوم سنتی حاکمیت سرزمینی را با چالش مواجه ساخته است (Benhabib, 2004). تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در قبال پناهندگان، محدودیت‌هایی را بر اختیار مطلق آنها در کنترل مرزها اعمال می‌کند (عبادی، ۱۳۹۸).

جهانی شدن موجب انتقال بخشی از اختیارات سنتی دولت‌ها به نهادهای فراملی شده است. این امر منجر به ظهور مفهوم "حاکمیت‌های چندگانه" شده است:

الف) نقش سازمان‌های بین‌المللی: سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و سازمان تجارت جهانی، بخشی از اختیارات سنتی دولت‌ها را بر عهده گرفته‌اند. به عنوان مثال، شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌تواند

تصمیماتی اتخاذ کند که برای همه دولت‌های عضو الزام‌آور است (Alvarez, 2005). این امر، چالشی جدی برای مفهوم سنتی حاکمیت مطلق دولت‌ها محسوب می‌شود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۶).

ب) نقش بازیگران غیردولتی: شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های غیردولتی (NGOs) نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. این بازیگران غیردولتی گاه قدرتی فراتر از برخی دولت‌ها دارند و می‌توانند بر تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی تأثیر بگذارند (Keck & Sikkink, 1998). این امر، انحصار دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل را به چالش کشیده است (کریمی، ۱۳۹۷).

ج) حاکمیت فراملی: در برخی مناطق، مانند اتحادیه اروپا، شاهد شکل‌گیری نوعی حاکمیت فراملی هستیم. در این ساختار، دولت‌های عضو بخشی از اختیارات حاکمیتی خود را به نهادهای فراملی واگذار کرده‌اند (MacCormick, 1999). این پدیده، مفهوم سنتی حاکمیت مطلق و تقسیم‌ناپذیر را با چالش جدی مواجه ساخته است (عباسی، ۱۳۹۷).

جهانی شدن موجب شده است تا مشروعیت تصمیمات دولت‌ها نه تنها در سطح داخلی، بلکه در سطح بین‌المللی نیز مورد ارزیابی قرار گیرد:

الف) نظارت بین‌المللی بر حقوق بشر: امروزه، رعایت حقوق بشر به عنوان یک معیار مهم برای ارزیابی مشروعیت دولت‌ها در نظر گرفته می‌شود. نهادهای بین‌المللی حقوق بشری و سازمان‌های غیردولتی، عملکرد دولت‌ها را در این زمینه رصد می‌کنند. این امر، چالشی جدی برای مفهوم سنتی حاکمیت داخلی دولت‌ها محسوب می‌شود (قاری سیدفاطمی، ۱۳۹۵).

ب) مسئولیت حمایت: ظهور دکترین "مسئولیت حمایت" (R2P) نشان می‌دهد که جامعه بین‌المللی در صورت ناتوانی یا بی‌میلی یک دولت در حمایت از شهروندانش، حق مداخله دارد (ICISS, 2001). این دکترین، چالشی جدی برای اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، که از ارکان مفهوم سنتی حاکمیت است، محسوب می‌شود (بیگزاده، ۱۳۹۸).

ج) دموکراسی و حکمرانی خوب: امروزه، دموکراسی و حکمرانی خوب به عنوان معیارهایی برای ارزیابی مشروعیت دولت‌ها در سطح بین‌المللی مطرح شده‌اند. این امر موجب شده است تا ساختارهای سیاسی داخلی کشورها نیز مورد ارزیابی بین‌المللی قرار گیرند (Held, 1995). این روند، چالشی برای مفهوم سنتی حاکمیت که بر عدم دخالت در امور داخلی کشورها تأکید دارد، محسوب می‌شود (زمانی، ۱۳۹۶).

۲.۳. ضرورت بازتعریف مفهوم حاکمیت در عصر جهانی شدن

با توجه به ظهور چالش‌های جهانی شدن در مقابل مفهوم سنتی حاکمیت ضرورت بازتعریف این مفهوم در عصر جهانی شدن بیش از پیش شده است. جهانی شدن موجب شکل‌گیری نظم جدید جهانی شده است که در آن، مرزهای سنتی میان امور داخلی و خارجی کمرنگ شده‌اند. در این شرایط، مفهوم سنتی حاکمیت که بر تفکیک کامل این دو حوزه تأکید دارد، دیگر پاسخگوی نیازهای جامعه بین‌المللی نیست (Slaughter, 2004). بنابراین، بازتعریف حاکمیت باید به گونه‌ای باشد که ضمن حفظ استقلال کشورها، امکان همکاری‌های بین‌المللی را نیز فراهم آورد.

از طرفی نیز مسائلی مانند تروریسم، جرایم سازمان‌یافته بین‌المللی، و بحران‌های زیست محیطی، ماهیتی فرامرزی دارند و حل آنها نیازمند همکاری بین‌المللی است. بازتعریف حاکمیت باید به گونه‌ای باشد که امکان مقابله مؤثر با این چالش‌ها را فراهم آورد (Held & McGrew, 2007).

گسترش مفاهیم حقوق بشر و دموکراسی در سطح جهانی، نیازمند بازتعریف رابطه میان دولت و شهروندان است. مفهوم جدید حاکمیت باید به گونه‌ای باشد که ضمن حفظ اقتدار دولت‌ها، از حقوق اساسی شهروندان نیز حمایت کند (Reisman, 1990).

در پاسخ به ضرورت های مطرح شده، رویکردهای جدیدی به مفهوم حاکمیت مطرح شده است. از جمله آن ها حاکمیت مشارکتی (Collaborative Governance) می باشد. به فرآیندی اشاره دارد که در آن بازیگران مختلف دولتی و غیردولتی برای حل مسائل پیچیده و چندوجهی با یکدیگر همکاری می کنند. این رویکرد بر اساس این ایده شکل گرفته است که در دنیای به هم پیوسته امروز، هیچ بازیگر منفردی (چه دولت ها و چه سازمان های بین المللی) به تنهایی قادر به حل مشکلات پیچیده جهانی نیست (Ansell & Gash, 2008). حاکمیت مشارکتی به جای تمرکز صرف بر اقتدار دولت، بر مشارکت و همکاری تأکید می کند (Rosenau & Czempiel, 1992).

از جمله ویژگی های اصلی حاکمیت مشارکتی می توان به مشارکت چندجانبه میان طیف وسیعی از بازیگران بین المللی از جمله دولت ها، سازمان های بین المللی و همچنین بازیگران منفعل جامعه بین المللی اشاره کرد که در آن همه بازیگران جامعه بین المللی برای رسیدن به اهداف مشترکی که به تنهایی قادر به تحقق آن ها نیستند، همکاری می کنند. حاکمیت مشارکتی در حوزه های مختلف محیط زیستی و همچنین در اجرای اهداف توسعه پایدار و مقابله با تهدیدات امنیتی بین المللی کاربرد دارد.

حاکمیت چند سطحی از دیگر ایده های جایگزین مفهوم سنتی حاکمیت است. حاکمیت چندسطحی (Multi-level Governance) به نظامی از حکمرانی اشاره دارد که در آن قدرت و اختیارات تصمیم گیری میان سطوح مختلف حکومتی و غیرحکومتی توزیع شده است. این مفهوم که ابتدا توسط گری مارکس و لیسبت هوخه در دهه ۱۹۹۰ مطرح شد، بر پیچیدگی روابط میان بازیگران در سطوح مختلف (محلی، ملی، منطقه ای و جهانی) تأکید دارد (Marks & Hooghe, 2004).

از ویژگی های اصلی حاکمیت چند سطحی می توان به مشارکت بازیگران غیر دولتی و همچنین توزیع عمودی قدرت به نحوی که اختیارات میان سطوح مختلف حکومتی از سطح ملی تا بین المللی توزیع می شود و همچنین تعامل پویا و مستمر میان سطوح مختلف حکمرانی، اشاره نمود.

برای سومین رویکرد میتوان به تئوری حاکمیت مسئولیت پذیر (Responsible Sovereignty) اشاره کرد. بر اساس آن، حاکمیت دولت ها نه تنها به معنای حق آنها برای کنترل امور داخلی، بلکه به معنای مسئولیت آنها در قبال حمایت از شهروندان خود و جامعه بین المللی است. این مفهوم که در اوایل قرن ۲۱ توسط کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت دولت ها (ICISS) مطرح شد، تلاشی است برای بازتعریف حاکمیت در عصر جهانی شدن و حقوق بشر (ICISS, 2001). ارکان حاکمیت مسئولیت پذیر بر سه رکن مسئولیت پیشگیری برای جلوگیری از وقوع فجایع انسانی از طریق اقدامات پیشگیرانه و مسئولیت واکنش جهت پاسخ به وضعیت های بحرانی و مسئولیت بازسازی با هدف کمک به بازسازی پس از مداخله به منظور جلوگیری از تکرار بحران می باشد.

۳. نقش قانون اساسی گرایی در ایجاد توازن میان حفظ حاکمیت ملی و پذیرش تعهدات بین المللی

چالش های ایجاد توازن میان حاکمیت ملی و تعهدات بین المللی

گاه میان اصول حاکمیت ملی و هنجارهای بین المللی تعارض ایجاد می شود. به عنوان مثال، ممکن است اجرای یک معاهده بین المللی با برخی اصول قانون اساسی یک کشور در تعارض قرار گیرد (Shelton, 2011). از طرفی هنگامی که دولت تعهداتی را در عرصه بین الملل می پذیرد ممکن است منجر به محدود شدن حوزه تصمیم گیری دموکراتیک در سطح ملی آن شود. این امر می تواند به تنش میان دموکراسی ملی و حکمرانی جهانی منجر شود (Dahl, 1999). همچنین ممکن است تصمیماتی که در سطح بین المللی مانند تصمیمات سازمان های بین المللی در قبال کشورهای عضو، اتخاذ می شود مغایر قوانین داخلی دولت ها بوده و با چالش مشروعیت در سطح ملی مواجه شوند.

بحث و نتیجه گیری

در عصر حاضر که جهانی شدن به عنوان یک پدیده فراگیر، تمامی عرصه های زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است، حوزه حقوق و به ویژه مفهوم حاکمیت دولتها نیز از این تحولات مستثنی نبوده است. قانون اساسی گرایی به عنوان یکی از مهم ترین رویکردهای نوین در حقوق عمومی، نقش بسزایی در تحول و دگرگونی مفهوم سنتی حاکمیت ایفا کرده است. این پژوهش نشان می دهد که چگونه تعامل میان جهانی شدن حقوق و قانون اساسی گرایی، مفهوم حاکمیت را از شکل مطلق و انعطاف ناپذیر سنتی به سمت مفهومی پویا و پاسخگو سوق داده است.

یافته های این تحقیق حاکی از آن است که قانون اساسی گرایی از طریق تأکید بر اصول بنیادینی چون حاکمیت قانون، تفکیک قوا، حقوق بنیادین شهروندان و محدودیت قدرت دولت، چارچوب نوینی برای اعمال حاکمیت در عصر جهانی شدن ترسیم کرده است. در این چارچوب جدید، حاکمیت دولتها دیگر نه به عنوان امتیازی مطلق، بلکه به مثابه مسئولیتی در قبال شهروندان و جامعه جهانی تعریف می شود.

از مهم ترین تحولاتی که در پرتو قانون اساسی گرایی در مفهوم حاکمیت رخ داده است، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تغییر در ماهیت حاکمیت:

گذار از حاکمیت مطلق به حاکمیت مقید به قانون اساسی
جایگزینی مشروعیت دموکراتیک به جای اقتدار صرف
پذیرش محدودیت های حقوقی در اعمال قدرت حاکمیتی

۲. تحول در ساختار اعمال حاکمیت:

تقویت نقش نهادهای نظارتی و دادگاه های قانون اساسی
گسترش مشارکت شهروندان در فرآیندهای تصمیم گیری
افزایش شفافیت و پاسخگویی در اعمال قدرت عمومی

۳. تغییر در روابط میان حاکمیت ها:

شکل گیری نهادهای فراملی و منطقه ای
توسعه همکاری های حقوقی بین المللی
پذیرش استانداردهای مشترک حکمرانی خوب

۴. تحول در حوزه حقوق شهروندی:

تقویت حمایت از حقوق بنیادین در سطح ملی و بین المللی
گسترش مفهوم شهروندی به فراتر از مرزهای ملی
افزایش ضمانت های اجرایی حقوق شهروندی

این تحولات نشان می دهد که در عصر جهانی شدن، مرزهای سنتی میان حقوق داخلی و بین المللی کم رنگ تر شده و نوعی همگرایی حقوقی در حال شکل گیری است. قانون اساسی گرایی با ارائه اصول و معیارهای مشترک، نقش مهمی در تسهیل این همگرایی ایفا کرده است.

همچنین باید توجه داشت که این تحولات با چالش هایی نیز همراه بوده است. تنش میان حاکمیت ملی و تعهدات بین المللی، مقاومت برخی دولتها در برابر محدودیت های حاکمیتی، و دشواری های اجرای استانداردهای مشترک در نظام های حقوقی متفاوت، از جمله این چالش ها هستند. با این حال، روند کلی حاکی از حرکت به سمت پذیرش تدریجی الگوی نوین حاکمیت است.



در نهایت می‌توان گفت که قانون اساسی‌گرایی با ارائه چارچوب‌های نظری و عملی برای محدودسازی قدرت و تضمین حقوق شهروندان، نقش کلیدی در تحول مفهوم حاکمیت در عصر جهانی شدن داشته است. این فرآیند همچنان ادامه دارد و می‌تواند به شکل‌گیری نظم حقوقی نوینی منجر شود که در آن، حاکمیت دولت‌ها در تعامل سازنده با یکدیگر و در چارچوب اصول مشترک جهانی اعمال می‌شود.

آینده این تحولات به میزان زیادی به توانایی جامعه جهانی در ایجاد توازن میان احترام به حاکمیت ملی و پایبندی به استانداردهای مشترک حکمرانی بستگی دارد. در این مسیر، قانون اساسی‌گرایی می‌تواند همچنان به عنوان چراغ راهنما عمل کرده و مسیر تحول مفهوم حاکمیت را در جهت تقویت حقوق شهروندی و حاکمیت قانون هموار سازد.

منابع

منابع فارسی:

کتابها

۱. آقای طوق، مسلم (۱۳۹۸). «درآمدی بر حقوق اساسی نوین»، تهران: انتشارات مجد.
۲. راسخ، محمد (۱۳۹۷). «نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی»، تهران: نشر دراک.
۳. عباسی، بیژن (۱۳۹۶). «حقوق اساسی تطبیقی»، تهران: نشر دادگستر.
۴. گرجی ازندریانی، علی اکبر (۱۳۹۵). «در تکاپوی حقوق اساسی»، تهران: انتشارات جنگل.
۵. هاشمی، سید محمد (۱۳۹۹). «حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، جلد اول، تهران: نشر میزان.

مقالات

۶. امید، علی (۱۳۹۸). «تأثیر جهانی شدن بر مفهوم حاکمیت دولت»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۹، شماره ۲.
۷. حبیب‌نژاد، سید احمد (۱۳۹۷). «قانون اساسی‌گرایی و چالش‌های آن در عصر جهانی شدن»، پژوهش حقوق عمومی، سال ۲۰، شماره ۵۹.
۸. زارعی، محمدحسین (۱۳۹۶). «حاکمیت قانون در عصر جهانی شدن»، فصلنامه حقوق، دوره ۴۷، شماره ۱.
۹. عباسی، بیژن و کدخدایی، عباسعلی (۱۳۹۸). «تحول مفهوم حاکمیت در پرتو قانون اساسی‌گرایی نوین»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال ۲۱، شماره ۶۳.
۱۰. ویژه، محمدرضا (۱۳۹۷). «جهانی شدن حقوق و تأثیر آن بر حاکمیت دولت‌ها»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸۲.

English Sources:

Books

11. Bellamy, Richard (2021). "Constitutionalism and Democracy", Oxford: Oxford University Press.
12. Grimm, Dieter (2019). "Constitutionalism: Past, Present, and Future", Oxford: Oxford University Press.
13. Held, David (2020). "Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance", Stanford University Press.
14. Kumm, Mattias (2018). "The Cosmopolitan Turn in Constitutionalism", Cambridge: Cambridge University Press.
15. Tushnet, Mark (2021). "Advanced Introduction to Comparative Constitutional Law", Edward Elgar Publishing.

Articles

16. Besson, Samantha (2019). "Sovereignty in Conflict: A New Constitutional Vision for the Age of Global Law", European Journal of International Law, Vol. 30, No. 2.
17. Grimm, Dieter (2020). "The Achievement of Constitutionalism and its Prospects in a Changed World", International Journal of Constitutional Law, Vol. 18, No. 2.
18. Krisch, Nico (2019). "Beyond Constitutionalism: The Pluralist Structure of Postnational Law", Harvard International Law Journal, Vol. 60.
19. Peters, Anne (2021). "Global Constitutionalism: The Social Dimension", Global Constitutionalism, Vol. 10, No. 1.
20. Walker, Neil (2020). "The Idea of Constitutional Pluralism", Modern Law Review, Vol. 83, No. 3.

International Documents

United Nations (2020). "Rule of Law Indicators: Implementation Guide and Project Tools", New York: United Nations Publication
 Venice Commission (2019). "Report on Constitutional Amendment", Council of Europe

پایگاه‌های داده آنلاین
 پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)
 پرتال جامع علوم انسانی
 Westlaw International Database
 HeinOnline Law Journal Library
 JSTOR Constitutional Law Collection

The Role of Constitutionalism in Transforming State Sovereignty in the Era of Legal Globalization

Matin saadat

Master's student, International Law, University of Tehran

Abstract

This research endeavors to analyze the implications of constitutionalism on the evolution of the concept of state sovereignty in the era of the globalization of law. With the increasing growth of international relations and transnational solidarity, the traditional concept of state sovereignty has undergone fundamental transformations. Constitutionalism, as a legal and political framework, plays a significant role in shaping these changes. This study, while examining the theoretical foundations of constitutionalism, analyzes how it influences the re-examination of state sovereignty within the framework of the international legal system. Furthermore, it explores the challenges faced by states in preserving their independence and sovereign power while adhering to the universal principles of human rights and the rule of law. The findings of this research demonstrate that constitutionalism can serve as a mechanism for creating convergence between preserving national sovereignty and accepting international obligations, paving the way for the formation of a new concept of sovereignty in the age of globalization.

Keywords: Constitutionalism, Sovereignty, Globalization of Law, Human Rights, International Law